



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

مقدمه

در درس گذشته بیان گردید که کلام دارای دو مدلول است؛ یکی مدلول تطابقی که «منطوق» نامیده می‌شود، و دیگری مدلول التزامی که همان «مفهوم» است. هم چنین بیان شد که مفهوم دارای ضوابط و ارکانی می‌باشد. در این درس آن چه که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، جمله شرطیه است. این نوع از جملات از مهم‌ترین جملائی است که از ثبوت مفهوم برای آن بحث شده است. جمله شرطیه دلالت بر ربط تعلیقی جزاء به شرط می‌کند. در این مبحث، ربط جزاء با شرط تبیین شده و شرط محقق موضوع بیان خواهد شد.

متن درس

مفهوم الشرط

من أهم الجمل التي وقع البحث عن مفهومها الجملة الشرطية. ولا شك في دلالتها على ربط الجزاء بالشرط وأن وقع الاختلاف في الدال على هذا الربط، فالرأى المعروف أن أداة الشرط هي الدالة على الربط وضعاً، وخالف في ذلك المحقق الاصفهاني، إذ ذهب إلى أن الأداة موضوعة لإفادة أن مدخولها (أى الشرط) قد إفترض و قدر على نهج الموضوع في القضية الحقيقية وأما ربط الجزاء بالشرط وتعليقه عليه فهو مستفاد من هيئة الجملة وما فيها من ترتيب للجزاء على الشرط.

وعلى أى حال يتجه البحث حول ما اذا كان هذا الربط المستفاد من الجملة الشرطية بين الجزاء والشرط يفى بإثبات المفهوم أو لا. وفي هذا المجال نواجه سؤالين على ضوء ما تقدم من الضابط لإثبات المفهوم:

اولاً: هل المعلق طبيعى الحكم أو شخصه؟

ثانياً: هل يستفاد من الجملة أن الشرط علة منحصرة للمعلق؟

و فيما يتصل بالسؤال الأول يقال عادة: بأن المعلق طبيعى الحكم لا الشخص وذلك بإجراء الاطلاق و قرينة الحكمة في مفاد هيئة جملة الجزاء فإن مفادها هو المحكوم عليه بالتعليق و مقتضى الإطلاق أنه لوحظ بنحو الطبيعى لا بنحو الشخص ففي الجملة «إذا جاء زيد فأكرمه» ثبت بالإطلاق أن مفاد «أكرم» طبيعى الوجوب المفاد بنحو المعنى الحرفى والنسبة الإرسالية.

و فيما يتصل بالسؤال الثانى قد يقال: إن أداة الشرط موضوعة لغة للربط العلى الأنحصارى بين الشرط و الجزاء و لكن يورد على ذلك عادة بأنها لو كانت موضوعة على هذا النحو لزم أن يكون إستعمالها فى مورد كون الشرط علة غير منحصرة مجازاً وهو خلاف الوجدان ومن هنا إتجه القائلون بالمفهوم الى دعوى أخرى و هى: أن اللزوم مدلول وضعى للأداة والعلة مستفادة من تفريع الجزاء على الشرط بالفاء الثابتة حقيقة أو تقديرأ و أما الإنحصار فيثبت بالإطلاق، إذ لو كان للشرط بديل يتحقق عوضاً عنه فى بعض الأحيان لكان لابد من تقييد الشرط المذكور فى الجملة بذلك البديل بحرف «أو» و نحوها، فيقال مثلاً «أن جاء زيد أو مرض فأكرمه» فحيث لم يذكر ذلك و التى الشرط مطلقاً، ثبت بذلك عدم وجود البديل و هو معنى الانحصار.

الشرط المسوق لتحقيق الموضوع:

يوجد فى الجملة الشرطية «إن جاء زيد فأكرمه» حكم وهو وجوب الإكرام و شرط وهو المجىء و موضوع ثابت فى حالتى وجود لاشرط و عدمه و هو زيد و فى هذه الحالة يثبت مفهوم الشرط تبعاً لما تقدم من بحوث. ولكننا أحياناً نجد أن الشرط يساوق وجود الموضوع و يعنى تحقيقه على نحو لا يكون فى الجملة الشرطية موضوع محفوظ فى حالتى وجود الشرط وعدمه، كما فى قولنا: «إذا رزقت ولداً فاختنه»، وفى مثل ذلك لا مجال للمفهوم إذ

مع عدم الشرط لا موضوع لكي تدل الجملة على نفى الحكم عنه و يسمى الشرط في حالات من هذا القبيل بالشرط المسوق لتحقق الموضوع.

مفهوم شرط

مهم‌ترین جمله‌ای که از ثبوت مفهوم برای آن بحث شده، جمله شرطیه است. شکی در این نیست که جمله شرطیه، دال بر معلق بودن جزاء بر شرط است.

مثال: إن جاء زيدٌ فاکرمه

و جوب اکرام، جزاء می‌باشد که از «أکرمه» استفاده شده است. همین وجوب اکرام، معلق به آمدن زید شده است.

سؤال: چه چیزی بر این ربط تعلیقی دلالت می‌کند؟

برخی از فقهاء ادات شرط را دال بر این ربط می‌دانند و می‌گویند: «ادات شرط به دلالت وضعی بر ربط تعلیقی دلالت دارند». به عبارت دیگر، موضوع له ادات شرط مثل لفظ «إن» در مثال مذکور، ربط تعلیقی است.

در مقابل برخی مانند محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه)، این سخن را رد کرده و می‌فرمایند:

ادات برای افاده این مطلب وضع شده‌اند که مدخول این ادات^۱ یعنی شرط، به صورت «مقدر الوجود» اخذ شده اند. به تعبیر دیگر، ادات شرط بر این دلالت دارند که مدخول این ادات (شرط)، چیزی است که مولا و یا متکلم آن را به صورت «مقدر الوجود»، مثل قضیه حقیقه، جعل نموده است؛ یعنی خود مولا متصدی تعیین مصادیق شرط در خارج نشده است، بلکه این را بر عهده مکلف نهاده است که هر جا شرط را محرز یافت، جزاء را بر آن تطبیق دهد.

بنابراین ادات شرط اساساً هیچ گونه دلالتی بر ربط بین جزاء و شرط ندارند و فقط چگونگی اخذ شرط را بیان می‌کنند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: آن چه دلالت بر ربط تعلیقی میان جزاء و شرط می‌کند و جزاء را معلق بر شرط می‌نماید، «هیئت جمله شرطیه» است. این جمله، مرکب از دو جمله حملیه است که همین شکل و هیئت، دال بر ترتب جزاء شرط است. به تعبیر بهتر، شرط به همراه جزاء بر این دلالت دارند که وقوع جزاء، متوقف بر وقوع شرط است.

در این جا سؤالاتی مطرح خواهد شد که عبارتند از:

اولاً، معلق طبیعی، حکم است یا شخص آن؟ به عبارت دیگر آن چه که معلق بر شرط است، طبیعی حکم است یا شخص حکمی که در جمله قرار گرفته است؟

ثانیاً: آیا مستفاد از جمله شرطیه این است که شرط، علت منحصر برای معلق است؟ یعنی آیا آنچه که از جمله شرطیه فهمیده می‌شود، این نکته است که شرط علت انحصاری برای جزاست؟ به عبارت دیگر آیا علت اساسی معلق، شرط است؟

تطبیق

مفهوم الشرط؛ من أهم الجمل التي وقع البحث عن مفهومها الجملة الشرطية.^۲ و لا شک فی دلالتها علی ربط الجزاء بالشرط و ان وقع الاختلاف فی الدال علی هذا الربط.

^۱ . مدخول ادات شرط جمله ای است که ادات شرط مثل «ان، لو، اذا» بر سر آن وارد شده باشد.

^۲ . مبتدای مؤخر.

مفهوم شرط؛ یکی از مهم‌ترین جمله‌هایی که از مفهوم آن بحث شده، جمله شرطیه است. هیچ شکی در دلالت جمله شرطیه بر ربط بین جزاء با شرط نیست؛ اگر چه در دلالت کننده بر این ربط، اختلاف شده است.

فالرأى المعروف أن أداة الشرط هي الدالة على الربط وضعاً وخالف في ذلك^۱ المحقق الاصفهانی إذ ذهب إلى إن الأداة موضوعة لإفادة أن مدخولها (أى الشرط) قد افترض و قدر على نهج الموضوع في القضية الحقيقية.

رأى و نظر مشهور این است که ادات شرط دلالت بر ربط می‌کنند و این ربط، مدلول وضعی است. محقق اصفهانی در دلالت کننده بر این ربط، با مشهور مخالفت کرده و معتقد است که ادات برای این وضع شده‌اند که مدخول آن‌ها (یعنی شرط)، همانند موضوع در قضیه حقیقیه، فرض شده‌اند.

و اما ربط الجزاء بالشرط و تعلیقه^۲ علیه فهو مستفاد من هيئة الجملة و ما فيها من^۳ ترتیب للجزاء على الشرط.

اما ربط جزاء به شرط و تعلیق آن بر شرط، از هیئت جمله شرطیه و ترتیبی که میان جزاء و شرط است، مستفاد می‌گردد.

و على أى حال يتجه البحث حول ما إذا كان هذا الربط المستفاد من الجملة الشرطية بين الجزاء و الشرط يفي بإثبات المفهوم أو لا. و في هذا المجال نواجه سؤالين على ضوء ما تقدم من الضابط لإثبات المفهوم:

ادات شرط به هر صورتی که وضع شده باشند باید روی سخنشان این باشد که این ربط مستفاد از جمله شرطیه‌ای که بین جزاء و شرط است، مفهوم را اثبات می‌کند یا خیر؟ و اکنون با دو سؤال بر اساس آن چه گذشت - که معیار اثبات مفهوم چیست - مواجه می‌شویم.

اولاً: هل المعلق طبعی حکم أو شخصه؟

ثانياً: هل يستفاد من الجملة أن الشرط علة منحصرة للمعلق؟^۴

اولاً: آیا معلق، طبعی حکم است یا شخص؟

ثانياً: آیا از جمله شرطیه استفاده می‌شود که شرط، علت منحصر برای معلق است؟

Scol: ۰۹:۳۸

پاسخ اشکال اول

بیان شد که در مورد ربط در جمله شرطیه و این که آیا مفهوم را اثبات می‌کند یا نه، دو سؤال مطرح شده است. سؤال اول این است که آیا معلق طبعی حکم است یا شخص حکم؟ معمولاً زمانی که اصولیون با سؤال نخست مواجه می‌شوند، چنین پاسخ می‌دهند که آنچه که در جمله شرطیه معلق بر شرط شده است، طبعی و سنخ حکم است، نه شخص حکم؛ یعنی می‌گویند که رکن دوم در جمله شرطیه تمام است و این مطلب را از طریق اجرای قرینه حکمت و اثبات اطلاق در مفاد هیئت جمله جزاء، اثبات می‌کنند.

^۱ . مشارإلیه: دال.

^۲ . عطف تفسیری بر «ربط».

^۳ . «من» بیان از «ما فیها».

^۴ . یعنی: آیا آن لزوم علی انحصاری که رکن اول بود، برای جمله شرطیه ثابت است یا نه؟

وقتی که قرینه حکمت در جمله جزاء جاری شد، اثبات می‌کند که آن چه معلق بر شرط است، مطلق الجزاء است نه شخص جزائی که در این خطاب آمده است.

زیرا مفاد جزاء، همان حکمی است که معلق بر شرط شده است. بنابراین وقتی در مثال گفته می‌شود: «إذا جاء زيد فأكرمه» با اجرای قرینه حکمت در هیئت «أكرمه» که در جایگاه جزاء است و دلالت بر وجوب اکرام دارد، اثبات می‌کنیم که آن چه بر مجیء زید معلق شده است، مطلق وجوب اکرام اوست، نه خصوص این وجوب اکرامی که در این خطاب مشخص، بدان اشاره شده است. آنچه که در هیئت امر در این مثال و دیگر اوامر وجود دارد، طبیعی حکم است؛ همان گونه که از معنای حرفی و موضوع له حروف و هم چنین نسبت ارسالیه فهمیده می‌شد.

تطبیق

و فيما يتصل بالسؤال الأول يقال عادةً: بأن^۱ المعلق طبيعي الحكم لا الشخص و ذلك^۲ بإجراء الإطلاق و قرينة الحكمة في مفاد هيئة جملة الجزاء.

در آن چه که به سؤال اول مربوط می‌شود معمولاً گفته می‌شود: معلق، طبیعی حکم است، نه شخص. و این به دلیل اجرای اطلاق و قرینه حکمت در مفاد هیئت جمله جزاء است.

فإن مفادها هو المحكوم عليه بالتعليق و مقتضى الإطلاق أنه لوحظ بنحو الطبيعي لا بنحو الشخص ففي الجملة «إذا جاء زيد فأكرمه» ثبت بالإطلاق أن مفاد (أكرم) طبيعي الوجوب المفاد بنحو المعنى الحرفي و النسبة الإرسالية.

مفاد هیئت جزاء، چیزی است که بر آن حکم به تعلیق شده است. و مقتضای اطلاق این است که مفاد هیئت جزاء به صورت طبیعی - یعنی مطلق - لحاظ شده است، نه به صورت شخص. پس در جمله شرطیه «إذا جاء زيد فأكرمه» به کمک اطلاق اثبات می‌کنیم که مفاد «أكرم» طبیعی وجوب است. طبیعی وجوبی که این چنین صفتی دارد که به صورت معنای حرفی و نسبت ارسالی است.

Sco۲:۱۳:۲۹

پاسخ اشکال دوم

اشکال دوم این گونه بود که آیا مستفاد از جمله شرطیه این است که شرط علت منحصر برای معلق است؟ گفته شد که میان شرط و جزاء، رکن نخست برقرار است؛ یعنی لزوم علیّ انحصاری فراهم است. به این معنا که شرط، علت منحصره جزاء به حساب بیاید. در این باب دو دیدگاه مطرح شده است:

دیدگاه اول می‌گوید: ادات شرط در لغت، برای ربط وضع شده‌اند؛ یعنی ربط علیّ انحصاری. این دیدگاه مورد مخالفت محقق اصفهانی قرار گرفت؛ بدین صورت که نه فقط ادات شرط دال بر ربط تعلیقی است، بلکه بر این دلالت دارند که این ربط از نوع لزوم علیّ انحصاری است؛ یعنی دلالت بر این دارد که علت انحصاری، جزاء است.

اشکال بر دیدگاه اول درباره ادات:

۱. «بأن» متعلق به «يقال».

۲. مشارالیه: اینکه معلق طبیعی حکم است، نه شخص حکم.

اگر چنین باشد - مانند آن چه در فوق گفته شد که ادات شرط از نظر لغت برای ربط وضع شده اند- پس تنها وقتی استعمال ادات شرط، حقیقی محسوب می‌شود که شرط، علت انحصاری جزاء باشد و متکلم، ادات شرط را در جایی که شرط علت انحصاری جزاء است، استعمال نموده باشد.

ولی بسیاری از جملات شرطیه وجود دارد که شرط در آنها، علت انحصاری جزاء نیست. پس اگر ادات شرط برای لزوم علی انحصاری وضع شوند، استعمال ادات شرط در چنین مواردی مجاز خواهد بود و این برخلاف وجدان عرف و اهل لغت است.

مثال:

جمله «إذا كانت النار في الموقد فالجو حار»؛ اگر آتش در اجاق باشد پس هوای اتاق گرم است، جمله شرطیه است و وقتی به وجدان خود رجوع می‌کنیم، احساس مجاز بودن نمی‌کنیم؛ زیرا تنها علت حرارت اتاق، آتش اجاق نیست و ممکن است علت دیگری نیز برای حرارت باشد.

بنابراین با وجود این که در این مثال، شرط، علت انحصاری جزاء، به حساب نمی‌آید و علت غیر انحصاری محسوب می‌شود، اما هیچ گونه مجازی در جمله احساس نمی‌شود.

تطبیق

و فيما يتصل بالسؤال الثاني، قد^۱ يقال: إن أداة الشرط موضوعة لغة للربط العليّ الإنحصاري بين الشرط و الجزاء و لكن يورد على ذلك^۲ عادةً بأنّها لو كانت موضوعة على هذا النحو

پیرامون آنچه که مربوط به سؤال دوم است، چنین گفته می‌شود: ادات شرط برای ربط علی انحصاری بین شرط و جزاء وضع شده اند. اما ایرادی که بر آن گرفته می‌شود این است که اگر ادات شرط چنین وضع شده باشند،

لزم أن يكون إستعمالها في مورد كون الشرط علة غير منحصرة مجازاً و هو خلاف الوجدان.

لازم می‌آید که استعمال این ادات در موردی که شرط، غیر منحصراً محسوب می‌شود، مجاز باشد و این خلاف وجدان است.

Scor: ۱۸: ۴۳

نظریه دیگر در مورد مدلول وضعی ادات شرط

از دیگر اقوال در مسئله مطرح شده این است که «لزوم، مدلول وضعی ادات شرط می‌باشد».

لزوم علی انحصاری سه بخش دارد. بنابراین ادات برای ربط لزومی وضع شده‌اند. علی بودن نیز بدین معناست که لزوم از سنخ علی است. این علی بودن، از تفریع جزاء بر شرط و نیز تفریع از «فاء» که معمولاً به شکل آشکار بر سر جمله جزاء وارد می‌شود، فهمیده می‌شود.

^۱. «قد»، تقلیل می‌باشد. اگر حرف «قد» بر سر فعل مضارع بیاید، به معنای تقلیل خواهد بود.

^۲. مشارالیه: این که ادات شرط لغةً برای ربط علی انحصاری بین شرط و جزاء، وضع شده‌اند.

«ان جاء زيد فأكرمه»؛ در این جا، فاء - که بر سر «اکرمه» آمده - جزاء را بر شرط متفرع می‌کند. بین متفرع و متفرع علیه، رابطه علیت برقرار است؛ مثل حرارت که متفرع بر آتش می‌باشد. گاهی نیز این فاء به صورت مقدر می‌آید و آشکار نمی‌شود، ولی معنای فاء بر مفاد جمله شرطیه حاکم است.

انحصار نیز از اطلاق به دست می‌آید؛ یعنی اگر شرط، علت منحصره نیست، به معنای آن است که دلیلی دارد اگر تنها علت وجوب اکرام زید، مجبی زید نباشد، پس بدیلی برای مجبی زید وجود دارد. این جاست که باید متکلم، شرط را مقید به «أو» کند. مثلاً بگوید: «إن جاء زيد أو كان فقيراً فأكرمه» در این مثال، جمله‌ای به واسطه حرف «أو» بر شرط عطف شده است. و اگر با «أو» عطف نشود، به اطلاق تمسک می‌کنیم تا اثبات کنیم شرط، علت انحصاری جزاء می‌باشد.

(الف) لزوم: مدلول وضعی ادات شرط است.

(ب) علی بودن: یعنی لزوم از سنخ علی است.

(ج) انحصار: مستفاد از اطلاق است.

مبنای دیگر برای تحقق مفهوم

وقتی از اطلاق، انحصاری بودن علیت شرط را به دست آوردیم، اشکالی که قبلاً بیان شد، دفع می‌شود. به عبارت دیگر، لازمه آن اشکال این است که استعمال این ادات در موردی که شرط، غیرمنحصر محسوب می‌شود، مجاز باشد؛ لکن این خلاف وجدان است. در این صورت هرگاه در جمله شرطیه، شرط، علت انحصاری نباشد، مجازی رخ نمی‌دهد.

تطبیق

و من هنا^۱ إتجه القائلون بالمفهوم إلى دعوى أخرى و هي^۲: أن اللزوم مدلول وضعي للأداة والعلية مستفادة من تفریع الجزاء على الشرط بالفاء الثابتة حقيقة أو تقديرًا.

از همین جا (به دلیل وجود اشکال) کسانی که قائل به مفهوم می‌باشند، به ادعای دیگری گرایش یافته‌اند و آن این است که لزوم، مدلول وضعی ادات است و علیت، از تفریع جزاء بر شرط به وسیله فائی که حقیقتاً یا تقدیراً ثابت است، استفاده می‌شود.

وأما الإنحصار فيثبت بالإطلاق إذ لو كان للشرط بديل يتحقق عوضاً عنه في بعض الأحيان لكان لابد من تقييد الشرط المذكور في الجملة بذلك البديل بحرف^۳ (أو) و نحوها.

۱. یعنی: به جهت اشکالی که بیان شد؛ یعنی لازمه اینکه ادات شرط از حیث لغت بر ربط علی انحصاری وضع شده‌اند این است که استعمال در آنها مجاز باشد.

۲. مرجع ضمیر: دعوی دیگری.

۳. جار و معرور متعلق به «تقید».

و اما انحصار با اطلاق ثابت می‌شود؛ چون اگر برای شرط بدیلی بود که بعضی اوقات به جای این شرط محقق می‌شد، مسلماً بر مکلف لازم بود شرطی را که در جمله ذکر شده است، به آن بدیل با حرف «أو» و مانند آن تقیید بزنند.

فیقال مثلاً: «ان جاء زيد أو مرض فأكرمه» فحيث لم يذكر ذلك و القى الشرط مطلقاً، ثبت بذلك^۱ عدم وجود البدیل و هو معنى الإحصار.

پس گفته می‌شود مثلاً: «اگر زید آمد و یا مریض شد پس وی را اکرام کن»؛ حال که این بدیل ذکر نشده است و شرط به شکل مطلق بیان گردیده است، عدم وجود بدیل، ثابت شده است و این معنای انحصار می‌باشد.

Sco۴: ۲۷:۴۶

شرط، محقق موضوع

اول: حکم که در جزاء قرار دارد.
دوم: شرط.
سوم: موضوع.

جمله شرطیه از سه جزء تشکیل

مفهوم دال این است که حکم بعد از انتفاء شرط، نسبت به موضوع نیز منتفی است؛ یعنی وقتی حکم منتفی شد، حتی اگر موضوع وجود هم داشته باشد، فاقد حکم این چنینی است. لازمه این امر نبودن تساوی میان شرط و موضوع است؛ یعنی این گونه باشد که هرگاه شرط منتفی شد، موضوع هم منتفی شود.

برای مثال اگر گفته شود: «ان رزقت ولداً فاختنه؛ اگر خداوند به تو پسری داد، او را ختنه کن». در این جا، موضوع «ولد» است، شرط هم آن است که خداوند به انسان فرزند عطا کند. در واقع رزق ولد، محقق و موجد ولد و موضوع است.

برخی گفته‌اند که این جمله اساساً مفهوم ندارد؛ یعنی حتی اگر گفته شود جمله شرطیه همه جا مفهوم دارد، در این مورد (مثال) که شرط، محقق موضوع محسوب می‌شود، مفهوم منتفی است. ولی اگر این گونه نباشد، یعنی نسبت میان شرط و موضوع مساوات نباشد و این دو مساوی هم به حساب نیایند، جمله دارای مفهوم خواهد بود.

خلاصه

شرط در جمله شرطیه دو حالت دارد:

^۱ . مشارالیه: با این اطلاق.

- الف) محقق موضوع است؛ یعنی با انتفاء شرط اساساً موضوع منتفی شود و دیگر مجالی برای مفهوم نیست.
- ب) محقق موضوع نیست؛ در این صورت جمله شرطیه دلالت بر مفهوم خواهد داشت.

تطبیق

الشرط المسوق لتحقيق^۱ الموضوع:

يوجد في الجملة الشرطية «إن جاء زيدٌ فأكرمه» حكم و هو وجوب الإكرام و شرط و هو المجيء و موضوع ثابت في حالتی وجود الشرط و عدمه و هو زيد و في هذه الحالة يثبت مفهوم الشرط تبعاً لما تقدم من بحوث^۲. شرطی که برای ایجاد موضوع بیان شده است:

در جمله شرطیه «ان جاء زيدٌ فأكرمه» (سه حالت وجود دارد)، «حكم» که همان وجوب اكرام است. و «شرط» که همان آمدن زيد است و «موضوع» (زيد در مثال مذکور) که در دو حالت وجود شرط و عدم آن، ثابت می‌باشد.

و در این حال، مفهوم شرط ثابت می‌باشد به تبع مباحثی که قبلاً گذشت. و لكننا أحياناً نجد أن الشرط يساق وجود الموضوع و یعنی تحقیقه^۳ علی نحو لا يكون في الجملة الشرطية موضوع محفوظ في حالتی وجود الشرط و عدمه.

لكن أحياناً می‌یابیم که شرط، مساوق وجود موضوع است؛ یعنی معنای شرط ایجاد موضوع است؛ به گونه‌ای که در جمله شرطیه در دو حالت وجود شرط و انتفاء آن، یک موضوع، محفوظ و ثابت نمی‌ماند. كما في قولنا: «إذا رزقت ولداً فأختنه» و في مثل ذلك لا مجال للمفهوم إذ مع عدم الشرط لا موضوع لكي تدل الجملة على نفي الحكم عنه^۴.

مثل اینکه گفته شود: «اگر خداوند به تو فرزندی داد او را ختنه کن». در چنین مثالی اساساً مجالی برای مفهوم نیست. چون وقتی شرط منتفی است اساساً موضوعی باقی نمی‌ماند تا جمله شرطیه بر نفي حکم از این موضوع دلالت کند.

و يسمى الشرط في حالات من هذا القبيل بالشرط المسوق لتحقيق الموضوع.

شرط در این گونه موارد، «شرط محقق موضوع» نامیده می‌شود.

SCO۵:۳۵:۳۱

^۱. به معنای ایجاد.

^۲. یعنی: بحوثی که گذشت که مفهوم شرط ثابت است.

^۳. مفعول «معنی».

^۴. مرجع ضمیر: موضوع.

چکیده

۱. جمله شرطیه از مهم ترین جملاتی است که در آن از ثبوت مفهوم بحث شده است.
۲. مشهور معتقدند که ادات شرط دلالت بر ربط دارند و این ربط، مدلول وضعی است.
۳. محقق اصفهانی (ره) می گوید: ادات برای افاده این مطلب هستند که مدخول ادات شرط به صورت مقدرالوجود اخذ شده اند.
۴. اصولیون در پاسخ از سؤال اول گفته اند: آنچه که در جمله شرطیه معلق بر شرط شده است، طبیعی و سنخ حکم است، نه شخص حکم.
۵. میان شرط و جزاء، لزوم علیّ انحصاری برقرار است، یعنی شرط، علت منحصره جزاء به حساب می آید.
۶. گروهی می گویند ادات شرط از نظر لغت برای ربط وضع شده اند؛ یعنی ربط، علت انحصاری است. گروهی نیز لزوم را مدلول وضعی ادات شرط می دانند؛ این دسته معتقدند که علیّ بودن یعنی اینکه لزوم از سنخ علیّ است و مستفاد از تفریع جزاء بر شرط می باشد.
۷. جمله شرطیه سه جزء دارد: الف) حکم؛ ب) شرط؛ ج) موضوع
۸. شرط در جمله شرطیه دو حالت دارد:
- الف) محقق موضوع است که مفهوم ندارد.
- ب) محقق موضوع نیست که مفهوم دارد.